

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء

بسم‌الله الرحمن الرحيم

این بسم‌الله که می‌گوییم در اول، در واقع برای یادآوری است، به خودمان یادآوری می‌کنیم، والا خداوند اسم ندارد، یعنی اسم چیزی است که مشخص می‌کند، موجودیت یک موجودی را در میان جمع مشخص می‌کند. ولی در واقعیت ذات خداوند، نه واقعیت اسمش، واقعیت اینکه یک همچین وجودی هست که اختیاردار ماست و ما را خلق کرده، در مقابل اینها نمی‌شود یک چیزی را علم کرد. برای اینکه وقتی می‌گویند اسم فلان چیز، یعنی امر دیگری همانم با این نیست، وقتی می‌گوییم به نام فلان، یعنی فقط همین نام هست و با دیگران ما کار نداریم و حال آنکه واقعه را اگر بگیریم، نام دیگری وجود ندارد، نه اینکه ما نمی‌دانیم، نه، نیست، «لیس فی الدار غیره دیار». با این وجود ما از لحاظ یادآوری و اینکه یادمان نرود اینکه ما در اینجا احساس شخصیت می‌کنیم، می‌گوییم من این کار را کردم، یا تو این کار را بکن، من و تویی وجود ندارد، هرچه هست اوست. ولی برای این مطلب که ما یک وقت اشتباه نکنیم، همان جوری که اشتباه می‌کنند، می‌گویند: من این کار را کردم، من آن کار را کردم و امثال اینها. اما این در یک سطح خیلی بالایی است، یعنی انسان‌هایی که خیلی نزدیک شدند به مقام معنوی و مقام هم، همگانی موجودات، آنها اینجور می‌توانند، فکر می‌کنند. برای اینکه ما خواه و ناخواه تا این حدی زندگی معمولی که داریم، وقتی می‌گوییم من، یعنی من، وقتی می‌گوییم من این کار را می‌کنم، یعنی من دارم این کار را می‌کنم. با این وجود خداوند خب، اجازه داده به خود همین انسانی که آفریده، این نه اینکه عهدنامه‌ای نوشته باشد، اصلاً وجود این بر این است که بدان، گرچه که من می‌گویم تو و می‌گویم من، تصور نکنی که این تو و من هرکدام یک وجود جداگانه‌ای داریم. اصلاً خود وجود، ایجاد وجود را خداوند ایجاد کرده. حال که اینجوری است، یک کسانی که یک قدری بالا رفتند و این احساس را می‌کنند، مصداق حالتشان این شعر مثنوی است، می‌گوید:

جان او با جان استناست جفت

ای بسا [ناورده] استنا بگفت

چه بسیارند اشخاصی که بسم‌الله هم نمی‌گویند، هیچ جای دیگر هم نشانه‌ای که من هیچ هستم و خداوند همیشه هست دیده نمی‌شود از آنها، در گفتار دیده نمی‌شود که هر لحظه بگویند بسم‌الله. ای بسا استنا

بگفت، که در گفتشان استثناء نیست، جان او با جان استثناست جفت، استثناء هم کنایه از این اشاره سعدی است.

«لِیسَ فِی الدارِ غَیْرَهُ دِیَارٌ» ولی این را حس نمی کند، همه انسان ها حس نمی کنند، خودش موهبتی است که خداوند بدهد به ما، مرحمتی است که کرده، که ما وقتی می گوئیم «لِیسَ فِی الدارِ غَیْرَهُ دِیَارٌ» همینجور نگاه که بکنیم هیچ چیزی نبینیم. ولی خب این یک مرحله ای است که ظاهراً قابل قبول است، ولی منطقاً کمتر دیده می شود که انسانی به این حالت باشد. اگر به این حالت بود که «لِیسَ فِی الدارِ غَیْرَهُ دِیَارٌ» بود، دیگر وقتی که به حال آمد، وقتی حرف می زند، زندگی عادی می کند، این شعر می خواند؛ «لِیسَ فِی الدارِ غَیْرَهُ دِیَارٌ» ولی بعد که به حال همین دنیا آمد که با اینها زندگی کند، آن وقت همه اینها را می بیند. یک چشم دیگری دارد، این چشمی نیست که رفیق هایش را می بیند، با هم حرف می زنند. در آن حالت محتاج به شعر گفتن نیست، آخر استثناء که در اشعار می گویند یعنی اشاره به این حالت است که همه موجودات یک جز می آورند، جز خداوند، یا جز فلان، استثناء می کند اینها را در مقام عظمت، حالا خیلی ها این را بجا نمی آورند، ولی؛ جان او با جان استثناست جفت، با وجود اینکه نمی گویند بسم الله، یا با وجود اینکه نمی گویند؛ این کار را می کنیم اگر خدا خواست، ولی مع ذلک جانش با معنای آن جفت است. وقتی می گوید که نخواهم کرد، او نیست که می گوید، آن کسی که می کند یا نمی کند، می گذارد توی دهانش می گوید اینجور بگو، اینجور می گوید. بنابراین شما هم اگر دیدید یک نفری همیشه به استثناء تکیه نمی کند، همیشه بسم الله نمی گوید و اینها، باید این فکر را بکنید. البته در مورد فقر و مقام [معنوی] و اینها، غیر از این جنبه مقام معنوی که در ضمن همه کلمات گفته می شود و در هر عبارتی هزاران وحدت خداوند است، هر چند در تلفظ اینجور نیست، ولی همین شخص، اینجور اشخاص، آن خمیره و ذات وجود خودشان را که داشتند، ولی همه ماها یک وجودی نزد خداوند داریم، خداوند یک حساب خاصی برای هر کدام از ماها دارد، برای هر کدام حساب خاصی و هر کدام هم غیر از آن یکی دیگر است. حالا ان شاء الله ما اگر خداوند خواست، به آن مقام ما را رساند، جایی نیست که فقط با کوشش [برسیم]؛

گرچه وصالش نه به کوشش دهند **در طلبش آنچه توانی بکوش**

گرچه کوشش، یعنی همین دلبستگی های دنیایی، همین ها است که وصالش هست خدا، وصال خداوند را فراهم می کند، ولی با این وجود تو هر چه می توانی بکوش، ولی بدان اینکه تو نیستی که می کنی، تو داری کوششی می کنی، خداوند بارها به من... از حضرت صالح علی شاه شنیدم که می گفتند به ماها، می گفتند؛ این

خداوند نیست که بخواهد ما مثلاً امروز، آنهایی که... کنکور مثلاً موفق بشوند، ولی به آن کسی که این را می‌خواهد، شما چه توصیه‌ای می‌کنید؟ یک توصیه‌ای دارید به اینکه بلافاصله جواب این را بدهید، بگویید که تو جایی می‌خواهی امتحان بدهی که خداوند در آنجا امتحان می‌کند، خداوند امتحان می‌کند، تو خودت کوشش کن، کوشش کن که بتوانی دخالت کنی. ولی یک معنای دیگری هست، این گوشه چشم، این حرف را به او می‌زند، گوشه چشم بعدی می‌گوید از خدا بخواه که هرچه داده است، با همان اندازه که تو را لایق دانسته داده یک چیزی، باز هم به تو بدهد. آن وقت در این جریان، خلقت زمین و آسمان و همه آنچه که گفتند و می‌گویند و گفته خواهد شد، همه اینها حاکی از وحدت آن کسی است که خلق کرده، خالق هست، خالق دیگری نیست، خلق کرده اینها را، خودش هم می‌خواهد، در آن صورت ما فقط برای یادآوری خودمان می‌گوییم؛ بسم‌الله الرحمن الرحیم، یعنی ما می‌دانیم که خداوند ما را بنام خودش در واقع، بنام الله الرحمن الرحیم خلق کرده.

ان شاء الله خداوند به ما چشم و دلی بدهد که با آن دل بتوانیم اینها را رؤیت کنیم، ببینیم. اینها حرف‌هایی است که به ما می‌زنند از پس پرده، به ما نشان می‌دهند پس پرده اینهاست، عده معدودی را خداوند آن طرف پرده برده‌اند و این طرف پرده در...، ولی ما آن اندازه را نداریم، اندازه‌ای داریم، ولی نه خیلی. خداوند ان شاء الله به ما توفیق دیدار بدهد، یعنی بتوانیم خداوند را ببینیم، ان شاء الله.

